

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در جلسه گذشته گفته شد از روایاتی که در باب نذر و یمین وارد شده، نمی شود بیش از این استفاده کرد که متعلق نذر و یمین باید رجحان ذاتی داشته باشد؛ یعنی نسبت فعل به ترک باید رجحان داشته باشد، اما این که متعلق نذر یا متعلق یمین باید ملازم با یک حرامی و مستلزم یک حرامی نباشد، از روایات و ادله استفاده نمی شود.

مرحوم خوئی نیز قبلاً فرمودند: متعلق نذر و یمین باید قابلیت اضافه به خدای تبارک و تعالی را داشته باشد و از همین جا خواستند استفاده کنند که اگر نذر مستلزم ترک واجب شد (در ما نحن فیه اگر زیارت امام حسین (علیه السلام) مستلزم ترک حج شد)، این قابلیت اضافه به خدای تبارک و تعالی ندارد. همان جا گفتیم، منتهی آنجا با «اگر» گفتیم و اینجا ادله اش را روشن کردیم که اگر رجحان، یک رجحان ذاتی باشد می گوئیم پس خود متعلق باید اضافه به خداوند داشته باشد و لازم نیست ملازماتش اضافه به خداوند داشته باشد.

نتیجه آن که متعلق نذر باید رجحان ذاتی داشته باشد و کاری به لوازم و ملازماتش نداریم. در باب وجوب حج که گفتیم مشروط به قدرت شرعی نیست، حج یک حکمی به نام وجوب است و یک موضوعی هم به نام استطاعت است، وقتی استطاعت آمد وجوب حج می آید، در هیچ جای استطاعت قید نشده که «أن لا يكون مستلزماً لترك واجب»، اگر شارع می فرمود: من کسی را مستطیع می دانم که رفتن او به حج مستلزم ترک واجبی نباشد، می گفتیم اینجا مشروط به قدرت شرعی شده، اما در استطاعت چنین قیدی وجود ندارد. پس وجوب حج فعلی است و وجوب وفای به نذر نیز فعلی می باشد و در نتیجه تزامم واقع می شود. وقتی تزامم شد باید سراغ الاهم فالاهم رفته و ببینیم کدام اهم و کدام مهم است؟

پرسش و پاسخ

پرسشی که در اینجا مطرح می شود آن است که در اصول در دوران بین مشروط به قدرت عقلی و قدرت شرعی، مشروط به قدرت عقلی رجحان دارد و این را یکی از مرجحات باب تزامم ذکر کردند هرچند ما قبول نکردیم، در مرجحات باب تزامم فقط مسئله اهم و مهم را قبول کردیم، اما عده ای می گویند اگر یک واجبی که مشروط به قدرت عقلی است با یک واجبی که مشروط به قدرت شرعی است تزامم کرد، همین که مشروط به قدرت عقلی است رجحان دارد و این را به عنوان یکی از مرجحات باب تزامم مطرح کردند. سؤال این است که چرا در اینجا مسئله تزامم را مطرح می کنید؟

در بحث های قبلی وقتی اقوال را ذکر می کردیم، چنین قولی در بین اقوال بود که حج «مشروطاً بالقدرة الشرعية» و نذر «مشروط

بالقدرة العقلية» یا بالعکس، می‌گفتیم نه، هیچ‌کدام مشروط به قدرت شرعیه نیست و اگر هم باشد مشروط به قدرت عقلیه بر مشروط به قدرت شرعیه مقدم می‌شود. هم از عبارت سید(قدس‌سره) استفاده می‌شود و هم از این سیر بحثی که ما اینجا مطرح کردیم. ما نمی‌خواهیم در مواردی تزام را انکار کنیم؛ یعنی اگر دو واجب با هم تزام کردند یکی مشروط به قدرت عقلی و دیگری مشروط به قدرت شرعی، برخی در اینجا می‌گویند: اینها با هم تزام می‌کنند و مرجح وجود دارد. در اهم و مهم هم تزام می‌کنند و مرجحش همان اهم است.

پاسخ آن است که (هرچند اینها را در اصول مفصل بحث کردیم) در اینجا هم گفتیم ظاهر مسئله این است که اگر یک واجبی مشروط به قدرت عقلیه است بر واجبی که مشروط به قدرت شرعی است مقدم می‌شود هرچند مشروط به قدرت شرعیه اهم باشد. یا اینه «ما لیس له بدل» بر «ما له بدل» مقدم می‌شود اگرچه «ما له بدل» اهم باشد، اما واقع مسئله این است که آنجا اگر کبری را بپذیریم مسئله فقط باب ورود است و اصلاً تعبیر به «تزام» یک تعبیر تسامحی است؛ یعنی اسمش را تزام می‌گذاریم، بعد هم می‌گوییم «ما لیس له بدل» رجحان دارد بر «ما له بدل»، مقدور به قدرت عقلیه در مشروط به قدرت شرعیه رجحان دارد، اینها را نیز جزء مرجحات باب تزام ذکر کردند، ولی حقیقت و واقعیتش این است که ما اسمش را تزام می‌گذاریم.

بنابراین اگر گفتیم فقط نذر مشروط به قدرت عقلیه است و حج مشروط به قدرت شرعیه است؛ یعنی «الحج واجب» در صورتی که مستلزم ترک واجب دیگر نباشد؛ یعنی فرض می‌کنیم شارع روی این فرض که مشروط به قدرت شرعیه باشد می‌گوید: حجی برای من ملاک دارد که مستلزم ترک واجب نباشد و در اینجا چون نذر واجب است موضوع این حج را از بین می‌برد.

البته در آنجا این بحث مطرح است که موضوع با نفس تکلیف از بین برود یا امتثال، مسلماً با امتثال از بین می‌رود، مثلاً اگر این شخص وفای به نذر کرد موضوع وجوب حج که استطاعت است از بین می‌رود و وقتی موضوع از بین رفت ورود پیدا می‌کند، دیگر تزامی وجود ندارد. لذا اگر هم آقایان در آنجا تعبیر به تزام می‌کنند به نظرم یک تعبیر مسامحی است.

حال ممکن است اشکال شود که در تقدیم اهم بر مهم مسئله ورود موجود است؛ زیرا وقتی اهم را امتثال کردید موضوعی برای مهم نمی‌ماند یا وقتی مهم را هم امتثال کنید موضوعی برای اهم نمی‌ماند، فرقی از این جهت نمی‌کند؛ در پاسخ باید گفت که در آنجا لسان دلیل اهم بر مهم ورود ندارد، بلکه لسان دلیل اهم با لسان دلیل مهم از حیث لسان یکی است، ولی شارع یا عقل می‌گوید: شما در امتثال اهم را انجام بدهید، اما در مقدور به قدرت شرعی و عقلی لسان دلیل مقدور به قدرت شرعی محکوم مقدور به قدرت عقلی یا ورود آن است. لذا اصلاً اینجا نباید تعبیر به تزام کنیم.

بنابراین به نظر می‌رسد یک فرقی بین بقیه مرجحات و مسئله اهم و مهم وجود دارد که در بقیه مرجحات اگر هم تعبیر به تزام می‌کنیم تعبیر مسامحی است، اما در اهم و مهم تعبیر به تزام، یک تعبیر واقعی است نه تسامحی.

در ما نحن فیه این استطاعتی که الآن حاصل شد وجوب حج می‌آید، اما اگر کسی بگوید: از عبارت: «لیس له شغل یعذر» در صحیحہ حلبی استفاده می‌شود که حج علاوه بر استطاعت مالی، طریقی و بدنی، باید «لیس له شغل یعذر» هم باشد، ما در آنجا این مطلب را رد کردیم که بعضی استفاده کردند قدرت شرعی برای وجوب حج شرط است و از همین روایت استفاده کردند. اگر کسی این استفاده را کرد، می‌گوئیم وجوب وفای به نذر «شغل یعذر» است، پس این ورود بر این حج دارد.

به بیان دیگر؛ در مقدور به قدرت شرعیه و عقلیه به نفس لسان دلیل ورود دارد؛ یعنی آن دلیلی که واجب را مقدور به قدرت عقلیه می‌کند می‌آید موضوع این دلیل مقدور به قدرت شرعیه را حقیقتاً از بین می‌برد، اما در باب اهم و مهم ما می‌گوئیم این ملاکش اهم از این است. برای نمونه، دو دلیل، از حیث فعلیت هیچ کدام دیگری را تخطئه نمی‌کند، این موضوعش فعلی است آن هم

موضوعش فعلی است، این وجوب هست آن وجوب هم هست، می‌گوئیم با هم تزامم می‌کند، عقل می‌گوید اهم را شما مقدم کنید و اهم را مقدم می‌کنیم، وقتی هم اهم را مقدم کردیم این را قبول داریم که وقتی شما امتثال کردید، فرض این است چون قدرت بر یکی بیشتر ندارید (و اگر یکی را امتثال کردید دیگری را نمی‌توانید امتثال کنید)، موضوع آن از بین می‌رود، ولی لسان دلیل با هم تصادمی ندارند، اما در مقذور به قدرت عقلیه و شرعیه و یا در «ما لیس له بدل» و «ما له بدل» خود لسان دلیل بر دیگری ورود دارد.

نکته دیگر این که؛ ما بحث اسبقیت را در اصول مطرح کرده و اصل کبرای اسبقیت را قبول نکردیم، ولی کسانی که اسبق بودن را مرجح قرار می‌دهند می‌گوئیم این چه تزاممی است؟! الآن این عمل بر شخص واجب شده و می‌گوئید باید انجام بدهد و او انجام می‌دهد، حال اگر با انجام دادن او موضوعی برای امتثال بعدی باقی نمی‌ماند اشکال ندارد و اصلاً ورود چه معنا دارد؟ این که ما بگوئیم یک دلیلی به امتتالش ورود بر دلیل دیگر دارد خود این تسامح است؛ زیرا ورود، حکومت، تخصیص و امثال اینها مربوط به خود لسان دلیل است.

به بیان دیگر؛ ما نمی‌توانیم بگوئیم وقتی من این تکلیف را امتثال کردم، قدرت بر امتثال آن ندارم، پس با امتثال آن (که این مطلب در کلمات شهید صدر (قدس سره) زیاد آمده) موضوع او را از بین می‌برد و ورود دارد که این یک تعبیر تسامحی است. درست است که با امتثال دیگر موضوع بر دیگری باقی نمی‌ماند، ولی نمی‌توانیم بگوئیم ورود بر آن دارد. در باب اهم و مهم، لسان دلیل که هیچ کدام وارد و مورد نیست و روشن است، اگر شما اهم را انجام بدهید موضوع برای مهم نمی‌ماند و اگر مهم را انجام بدهید موضوع برای اهم نمی‌ماند، در اینجا نمی‌توان گفت که ورود من الجانبین است، اگر تعبیر به ورود کنید اینجا هم تسامح است اگرچه حقیقتاً این است که شما اگر این را امتثال کنید قدرت بر امتثال دیگری ندارید.

این یک مطلبی است که بعضی جاها تعبیر به تزامم تسامحی است و بعضی جاها تعبیر به ورود تسامحی است و باید جایگاه اینها را کاملاً معین کنیم، تزامم تعبیر حقیقی‌اش فقط در باب اهم و مهم است، در مرجحات دیگر تعبیر به تزامم تعبیر تسامحی است، تعبیر به ورود در مرجحات دیگر حقیقی است و در باب اهم و مهم تعبیر ورود تعبیر حقیقی نیست، این مدعای ماست.

#### جمع‌بندی بحث

در اینجا که مرحوم سید فرمود: اگر استطاعت اول بیاید و واجب فوری دیگری بعداً بیاید، تزامم واقع می‌شود و اهم مقدم می‌شود، گفتیم استطاعت بعد بیاید نذر هم اول باشد، یا نذر بعد بیاید یا واجب فوری، هر واجبی که با حج تقابل پیدا کند عنوان تزامم را پیدا می‌کند. دلیل کسانی که می‌گفتند نذر بر حج مقدم است را رد کردیم، دلیل کسانی هم که می‌گفتند حج بر نذر مقدم است را رد کردیم.

کسانی که می‌گفتند حج بر نذر مقدم است، یکی از دلائلی که داشتند این بود که «إِنْ شَرَطَ اللَّهُ قَبْلَ شَرْطِكُمْ»، می‌گفتند حج شرط الله است و نذر «شرطکم» است و اگر اینها با هم تقابل پیدا کردند طبق این روایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) (با توجه به روایاتی که خواندیم و باید خودش به عنوان یک قاعده فقهیه مطرح بشود: «إِنْ شَرَطَ اللَّهُ قَبْلَ شَرْطِكُمْ» و اختصاص به باب معاملات هم ندارد این قاعده‌ای است در کلی فقه، از اول تا آخر فقه جریان دارد) شرط الله مقدم است که در آنجا جواب دادیم که نذر هم شرط الله است؛ زیرا در نذر هم می‌گوئیم «لله علیّ کذا» و آن هم شرط الله است.

#### بررسی معنای «شرط الله» در روایت

برخی گفته‌اند: مراد از شرط الله در «إِنْ شَرَطَ اللَّهُ قَبْلَ شَرْطِكُمْ» یعنی «شَرَطُ شَرْطُهُ اللَّهُ وَ شَرَطُ شَرْطِمْوهُ». ما در بحث گذشته

گفتیم «شرط الله» یعنی شرطی که برای خداست؛ یعنی «شرطُ لله»، «شرطکم» یعنی شرطی که شما برای خودتان قرار می‌دهید، مثلاً اگر کسی خانه‌اش را به مشتری فروخت و گفت: به شرطی می‌فروشم که این کتاب را به من تدریس کنی این می‌شود «شرطکم»؛ چون «شرطُ لأنفسکم» می‌شود. طبق این بیان گفتیم این «لله علی کذا» در باب نذر «شرطُ لنا» نیست، پس شرط الله می‌شود؛ چون «شرطُ لله» است.

حال آیا می‌توانیم بگوییم این «شرط الله قبل شرطکم» به همین معنایی است که خودمان کردیم که ما این معنا را استظهار کردیم، یا این که بگوییم نه، شرط الله یعنی «شرطُ شرطه الله»؛ یعنی «واجبُ اوجبه الله» و بگوییم حج «واجبُ اوجبه الله»، اما نذر واجبی است که خودتان بر خودتان واجب کردید؛ چون اگر این صیغه نذر را نمی‌خواند، این منظور بر او واجب نمی‌شد و آنچه نذر کرده بر ذمه‌اش نمی‌آمد. پس شرط الله را آنطور معنا کنیم و «شرطکم» را به این صورت معنا کنیم.

در روایتی که زنی به شوهرش می‌گفت: من به شرطی زن تو می‌شوم که امر طلاق به دست من باشد، اینجا یک شرطی است که به نفع خودش قرار داده است و مسئله واجب هم نیست که ما بگوییم «شرطُ شرط الله» یعنی «واجبُ اوجبه الله» یا «واجبُ اوجبتم علی أنفسکم»، به نظر ما ظهور در این معنا دارد «شرط الله» یعنی آن شرطی که «لله» است، نماز «لله» است، صوم «لله» است، حج «لله» است، روی این بیان می‌گوییم نذر هم «لله» است، پس مراد از «شرطکم» چیست؟ می‌گوییم شما هم شرط کنید خانه‌تان را تمیز کند، کتابی را به شما تدریس کند، اینها می‌شود «شرطکم» که نفع اینها به خودتان برمی‌گردد.

#### نتیجه‌گیری

نتیجه آن که؛ وجوب وفای به نذر فعلی است، چه مقدم باشد و چه مؤخر، وجوب حج نیز فعلی است و تزامم حاکم می‌شود و باید سراغ احکام باب تزامم برویم. در ادامه به بیان چند تقسیم‌بندی در این بحث خواهیم پرداخت.

#### تقسیم‌بندی اول

در اینجا یک تقسیم‌بندی دیگری مطرح است و آن این‌که:

1. گاهی منشأ تزامم تضاد بین الفعلین است که می‌گوییم بین زیارت امام حسین (علیه‌السلام) در روز عرفه و بین حج تضاد است، این قابل جمع نیست و امکان جمع وجود ندارد،
2. گاهی منشأ تزامم این است که اگر یکی را امتثال کنیم قدرت بر امتثال دیگری نیست، مثلاً نذر کرده یک پولی را برای زوار امام حسین (علیه‌السلام) بدهد، الآن هم یک پولی دارد که یا باید با آن حج انجام بدهد یا این را صرف زیارت می‌کند. در اینجا نمی‌گوید منشأ تضاد بین الفعلین است؛ زیرا اگر پول هر دو را داشت هر دو کار را می‌توانست انجام دهد، اما فرض این است که پول برای انجام یکی بیشتر ندارد و اگر این پول را صرف زوار امام حسین (علیه‌السلام) کند دیگر حج نمی‌تواند برود، اگر بخواهد حج برود دیگر صرف زوار امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌تواند کند؛ یعنی با امتثال احدهما موضوع دیگری را از بین می‌برد نه به دلیلش را.

بنابراین «التزامم علی قسمین: إما من جهة وقوع التضاد بین الفعلین» و یا این‌که امتثال یکی موضوع دیگری را از بین می‌برد. مثال دیگر آن‌که، می‌گوییم نذر کرده یک پولی را به زوار امام حسین (علیه‌السلام) در همین ایام الحج بدهد، با همین پول هم می‌تواند حج برود و مستطیع است، اینجا اگر پول هر دو را داشت هر دو کار انجام می‌شود یعنی بین الفعلین تضاد نیست، اگر پول زوار را داشت، پول حج هم جداگانه داشت هر دویش را باید انجام می‌داد، فرض این است که یک چنین نذری کرده گفته

اگر من پولی به این مقدار پیدا کردم، به زوار اما حسین (علیه السلام) بدهم، این پول که پیدا می شود می بیند با این پول حج هم می تواند برود و مستطیع هم هست، اینجا بین الفعلین تضاد نیست، فقط تزاحم از این جهت است که اگر یکی را امتثال کند موضوع دیگری از بین می رود.

#### تقسیم بندی دوم

تقسیم دیگر آن است که می گوئیم این نذر و این حج (البته نذر هم مثال است)، یا هر دو مشروط به قدرت عقلیه اند یا هر دو مشروط به قدرت شرعیه اند یا یکی عقلی و دیگری شرعی (یعنی نذر عقلی و حج شرعی، یا نذر شرعی و حج عقلی)، چهار صورت می شود که چهار صورت ضرب در دو صورت قبل می شود هشت صورت. تقسیم بندی سوم

آن نذر یا قبل الاستطاعة است یا بعد الاستطاعة که ضرب در 8 صورت قبل می شود 16 صورت.

#### تقسیم بندی چهارم

یک تقسیم دیگر این است که این نذری که بعد الاستطاعة می کند (حالا عمدتاً در مثال نذر است)، یا عالم به این است که مستطیع شده یا غافل است و جاهل که حالت قبل الاستطاعة 16 صورت داشت و بعد الاستطاعة خود 8 صورت می شود که جمع آنها 24 صورت است؛ یعنی اینجا اگر بخواهیم حق مطلب را ادا کنیم باید حکم این 24 صورت کاملاً روشن بشود که البته ملاک هایش را که بیان کنیم مثلاً با یک ملاک ممکن است حکم هشت صورت روشن بشود، پس این تقسیم بندی اینجا وجود دارد.

خلاصه آن که؛ یا منشأ تزاحم تضاد بین الفعلین است یا منشأ تزاحم از جهت تضاد نیست، بلکه امتثال یکی موضوع دیگری را از بین می برد، یا هر دو مشروط به قدرت عقلی اند یا هر دو مشروط به قدرت شرعی، یا یکی عقلی و دیگری شرعی و یا بالعکس (هشت صورت)، یا نذر قبل الاستطاعة است یا بعد الاستطاعة (که می شود 16 صورت)، نذر بعد الاستطاعة یا عالم به استطاعت است یا غافل 16 و 8 می شود 24 صورت.

#### بررسی صورت های چهل به استطاعت

نخستین صورت صورتی است که تزاحم من جهة التضاد است؛ یعنی می گوئیم این دو فعل با هم جمع نمی شود، زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه و مسئله حج، اینجا اگر هر دو مشروط به قدرت عقلی باشند تزاحم است و اگر هر دو مشروط به قدرت شرعی باشند تزاحم است، اگر نذر عقلی و حج شرعی، نذر مقدم می شود؛ زیرا نذر می آید موضوع حج را از بین می برد و اگر نذر شرعی و حج عقلی، حج مقدم می شود؛ چون موضوع را از بین می برد. این در جایی است که تزاحم من جهة التضاد است و نذر قبل از استطاعت می باشد.

چهار صورت دیگرش آن است که نذر بعد از استطاعت است، می گوئیم در اینجا نیز همین طور است به این بیان که اگر هر دو مشروط به قدرت عقلی باشند مسئله تزاحم و اهم و مهم است، اگر هر دو شرعی باشند تزاحم و اهم و مهم است، اگر یکی عقلی و دیگری شرعی، عقلی بر شرعی ورود دارد (یعنی اگر نذر عقلی شد حج شرعی، نذر ورود دارد و اگر نذر شرعی حج عقلی، حج ورود دارد)؛ یعنی اگر نذر بعد از استطاعت باشد و هر دو عقلی، هر دو شرعی، یا مختلف، حکمش را بیان کردیم، اما این چهار صورت در فرضی است که جاهل به استطاعت باشد.

بنابراین در این چهار صورت که نذر قبل الاستطاعة و مسئله تضاد است تزامم روشن است، چهار صورت نذر بعد الاستطاعة است و مسئله تضاد است و این عالم به استطاعت نبوده مسئله روشن است، این هشت صورت مسئله اش خیلی روشن است. حال باید دید در این چهار صورت فرضی که عالم بالاستطاعة است، آیا اینجا حکم را عوض می‌کند؟

#### بررسی صورت‌های علم به استطاعت

برخی گفته‌اند: در جایی که عالم به استطاعت است و بقای استطاعت را عالماً عامداً اتلاف می‌کند، حکم اتلاف عمدی استطاعت را دارد؛ یعنی اگر کسی مستطیع است و پولی دارد و می‌تواند با آن حج برود بعد عمداً مال خودش را از بین برده و اتلاف کرد فقها می‌گویند: در اینجا حج بر او مستقر شده و حج بر ذمه‌اش می‌ماند هرچند مستکراً باید حج را انجام بدهد.

حال باید دید این شخصی که الآن مستطیع است و نذر می‌کند روز عرفه در کربلا باشد (هنوز صورت تضاد را بیان می‌کنیم)، آیا از قبیل اتلاف عمدی بقای استطاعت است؟ بگوئیم با نذرش اتلاف می‌کند و در نتیجه اگر وفای به نذرش هم کرد حج در ذمه‌اش باقی بماند ولو متسکراً باید انجام بدهد؟

به نظر ما این‌گونه نیست، می‌گوئیم یک حجتی بر او واجب است و این شخص می‌گوید: من می‌خواهم نذر کنم ولو نذرش مستلزم این است که استطاعت بقاء مشکل پیدا می‌کند، ولی صدق اتلاف عمدی استطاعت نمی‌کند، اصلاً صدق اتلاف نمی‌کند؛ زیرا اتلاف عرفاً یعنی شما این پول را از بین ببرید، اما فرض کنید در جایی که اگر حج مزاحم با حفظ نفس محترمه شد، مثلاً شما می‌خواهید حج بروید و الآن مستطیع هستید گفتند جان مادرتان در خطر است و باید پول‌تان را صرف معالجه او کنید، اگر صرف معالجه او کردید آیا شما استطاعت را اتلاف عمدی کردید؟ اصلاً صدق اتلاف می‌کند؟!

در ما نحن فیه هم یک نذری کردید که اگر بخواهید این پول را صرف وفای به نذر کنید خود به خود نمی‌توانید حج بروید اینجا فرقی نمی‌کند. لذا به نظر ما فرقی نمی‌کند بین جهل به استطاعت در مسئله جهل به استطاعت که مسلم است. حال بعضی از همین آقایان که این حرف را می‌زنند می‌گویند آنجا هم اتلاف هست ولی اتلاف عن غیر عمد است.

از اول همه بحث‌ها همین است که با وجود استطاعت آیا نذر رجحان دارد یا نه؟ در جلسه گذشته روایات را خواندیم که رجحان ذاتی شرط است و رجحان ذاتی یعنی کاری نداریم مستطیع است یا نه؟ الآن روی این مطلب متمرکز شوید که نذر کردن بعد الاستطاعة عالماً آیا موجب اتلاف عمدی استطاعت می‌شود یا نه؟ به نظر ما یا می‌توانیم یقیناً بگوئیم صدق اتلاف عمدی نمی‌کند یا لااقل مشکوک است و همین مقدار که شک کنیم در صدق اتلاف عمدی کافی است.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ